

## سیری در مراتب و جلوه‌های نظریه ولایت فقیه در اندیشه شیعه

koosar.gardashti@gmail.com

کامران حمیدرضا گردشتی / کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه تهران

davarzani@ut.ac.ir

حسین داورزنی / دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲ - پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۲

## چکیده

مسئله امامت و زعامت جامعه و ضرورت وجود حکومت اسلامی، یکی از بنیادی‌ترین اصول در اندیشه سیاسی شیعه قلمداد می‌شود. در نگاه شیعی، امامت و ولایت از جمله مقولاتی است که به حسب عناصر و مؤلفه‌هایی چون کلیت، ذاتیت، دوام و ضرورت، گرچه به دو شکل متغایر، اما هر دو در یک راستا و اعم از عصر حضور معصوم علیه السلام و دوران غیبت ایشان متجلی می‌گردد. در دوره‌ای با حضور امام معصوم علیه السلام به شکل امامت و ولایت بالاصاله ایشان در امامت نبی اسلام و پس از ایشان، امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام و در دوران غیبت معصوم، به شکل نیابت فقیه جامع‌الشرایط ساختاریندی نظری می‌گردد.

این مفروض اساسی حائز اهمیت است که مسئله ولایت فقیه بر سامانه زیست اجتماعی مسلمانان، از همان دوران اولیه عصر غیبت به صورت نظامی متعین در منظومه معرفتی فقهای شیعه شکل گرفته، اما در هر برهه، به تناسب نحوه تعامل و ارتباط دستگاه فقاها و سلطنت حاکمه، به صورتی بروز و ظهور یافته است. چنان‌که در عصر امام خمینی علیه السلام و با فراهم شدن کلیه مقدمات موصله دیگر مانند وحدت کلمه مردم در حمایت از گفتمان سیاسی ایشان، توری ولایت فقیه در سعه حداکثری این گفتمان، که همان ولایت مطلقه انتصابی فقیه جامع‌الشرایط بود، تجلی پیدا کرد.

**کلیدواژه‌ها:** امامت، ولایت مطلقه، حاکم جائر، نیابت، شیعه، مراتب ولایت، جلوه‌های ولایت.

## مقدمه

امامت و زعامت دینی و سیاسی مسلمانان، یکی از اولیه‌ترین اصول اندیشه سیاسی ایشان بوده و به غیر از برخی نحله‌های خوارج و معتزله (شمس‌الدین، ۱۳۷۵، ص ۸۴ - ۸۶)، اصل ضرورت امامت به‌مثابه حاکمیت و ناظر به مدیریت جامعه اسلامی، مسئله‌ای اجماعی و مورد اتفاق بوده است. ولایت و امامتی که از ولایت مطلقه رسول اکرم آغاز و در امامت امیر مؤمنان و اوصیاء صالح ایشان علیهم‌السلام امتداد پیدا کرده و در نهایت، در دوران غیبت امام عصر علیه‌السلام به فقیه عادل منتقل می‌گردد. از این‌رو، در اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت، که دوران عدم دسترسی به امام معصوم به‌عنوان امامت بالاصاله می‌باشد، فقیه جامع‌الشرایط به نیابت از ایشان محور و مدار اعمال ولایت در جامعه اسلامی قرار می‌گیرد.

بنابراین، سؤال اساسی پژوهش این است که این نیابت در ولایت، با عنایت به تغایر ماهوی میان فقیه و امام معصوم علیه‌السلام، نیابت و ولایتی مقید و محدود بوده و تنها شامل ولایت در حوزه افتاء و قضا و امور حسبیه به معنای مضیق آن می‌شود و یا نیابت از این جهت که تالی‌تو ولایت معصومان علیهم‌السلام در تدبیر سامانه زیست سیاسی جامعه می‌باشد، دارای عمومیت و حتی اطلاق بوده و علاوه بر ولایت افتایی و قضایی، ولایت و تدبیر امور سیاسی و اجتماعی شیعیان به نحو ولایت مطلقه را نیز دربر می‌گیرد؟ از سوی دیگر، در صورت ثبوت شق دوم سؤال، آیا مسئله عمومیت و اطلاق ولایت، از همان آغاز عصر غیبت ولی عصر علیه‌السلام امری مفروض بوده و یا اینکه تئوری ولایت فقیه، از جمله مقولات متحولی است که در تعامل ایده و واقعیت خارجی، دچار تحول گردیده و در نهایت، به نظریه «ولایت مطلقه انتصابی فقیه» رهنمون گردیده است.

مفروض این نوشتار در پاسخ به سؤال اول این است که قاطبه فقهای شیعه، به‌جز کسانی همچون محقق حلی، ولایت فقیه جامع‌الشرایط به نیابت از امام عصر علیه‌السلام را علاوه بر بُعد افتایی و قضایی، دارای ابعاد سیاسی و اجتماعی، اعم از ولایت عامه یا مطلقه، نیز می‌دانستند و فقیه جامع‌الشرایط را محور و مرکز ثقل تنظیمات کنش اجتماعی و اساس عنصر فاعلی نظم در جامعه شیعی قلمداد می‌نمودند. همچنان‌که در پاسخ به سؤال دوم، مفروض این است که تئوری ولایت فقهی، به‌عنوان بنیاد اصلی اعمال ولایت فقیه در امر سیاست و تدبیر امور اجتماعی، از همان آغاز عصر غیبت در هندسه معرفت سیاسی فقهای شیعه صورت‌بندی شده و فقها بر اساس استنباط خود از ادله، اصل حضور فراافتایی فقیه را پذیرفته، اما این حضور را یا به نحو عام و یا به نحو اطلاق صورت‌بندی نمودند. ولی همین پارادایم، با ابتنا بر نحوه تعامل دستگاه قضاوت و سلطنت

حاکمه، به صورتی بروز خارجی یافته است. به گونه‌ای که در عصر امام خمینی علیه السلام از جهت تمهید مبادی و تأمین مبانی، فراخ‌ترین وجه گفتمانی آن، یعنی ولایت مطلقه انتصابی فقیه جامع‌الشرایط برای فتوا، بروز عینی و ظهور ساختاری پیدا نموده است.

## ۱. امامت پرتو ولایت الهیه

مسئله امامت و رهبری امت، یکی از برجسته‌ترین و اساسی‌ترین مقولات در حوزه مسائل کلامی اندیشه شیعی می‌باشد. هنگامی که این امامت و رهبری، علاوه بر بُعد دینی ممزوج با هدایت و تدبیر اجتماعی جامعه شیعیان می‌گردد، از کلیدی‌ترین مباحث در حوزه کلام سیاسی قلمداد می‌گردد. چنان‌که با عنایت به همین مفروض، یکی از مهم‌ترین بخش‌ها در کتب کلامی شیعه، مبحث امامت، وجوه مشخصه و ممیزه آن و وظیفه و نقش امام در سامان و تدبیر حیات اجتماعی شیعیان می‌باشد. از این رو، هسته مرکزی تفکر سیاسی در اندیشه شیعی، مسئله ولایت قلمداد می‌گردد؛ ولایتی که امری ذومراتب و در سلسله‌ای طولی بوده و در رأس این ولایت، ولایت تامه و مطلقه الهیه می‌باشد؛ زیرا تمام موجودات عالم و از آن جمله انسان، با تمام هستی، هویت، ظواهر، اعماق، جواهر و اعراض، سایه‌هایی از وجود حق و پرتویی از ذات اویند؛ اوست که مالک و ولی موجودات در ذات و در تکوین است. پس جمیع موجودات در مقابل او، هیچ‌گونه هویت و استقلالی از خود ندارند. مقتضای این ولایت ذاتی و ملکیت تکوینی، لزوم تسلیم اختیاری انسان در مقابل جمیع اوامر و نواهی خداوند است. بر این اساس، تمام حاکمیت‌ها و ولایت‌هایی که خدای سبحان معین و مشخص نموده، با حفظ حدود و مراتب خود، واجب و لازم می‌گردد. ولایت‌هایی نظیر ولایت پیامبران و امامان معصومان علیهم السلام که این‌گونه ولایت‌ها همه به‌گونه‌ای بازگشت آنها به ولایت خداوند است و اطاعت از آنان، اطاعت از اوست (منتظری، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۱۷). پس از ولایت الهی و در طول این ولایت حقه، ولایت انبیای الهی قرار دارد؛ ولایتی که منشأ ارسال رسل و وجوب اطاعت از ایشان نیز پرتویی از اراده الهیه در وصول انسان به مقصد غایی خلقت و آفرینش خویش است؛ زیرا اجتماعات بشری، به سبب عدم شناخت صحیح فضیلت‌های انسانی دچار اختلافاتی می‌شود که این اختلافات، اجتماع‌شکن بوده و او را از راه اصلی هدایت و عبادت، که همان مقصود غایی خلقت است، باز می‌دارد. به همین دلیل، خداوند با حکمت بالغه خود، قوانین را به پشتوانه خلافت الهی رسولان

نازل می‌فرماید که منجر به تشکیل اجتماع سیاسی می‌شود و اختلافات فطری و غیرفطری را برطرف می‌سازد (جهان‌بزرگی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۵۷). به همین دلیل، همه انبیای عظام به حکم نبوت و خلافت الهی، حق حاکمیت دارند. پیامبرانی که امکان برایشان فراهم بوده، به اقتضای مقام و حق نبوت، رهبری سیاسی امت خویش را بر عهده گرفته بودند. مانند حضرت موسی علیه السلام که مادام الحیاة، سیاست و رهبری بنی اسرائیل را بر عهده داشت. همچنین حضرت داوود علیه السلام و پس از وی فرزندش حضرت سلیمان علیه السلام، بر اساس حق نبوت بر مردم حکومت می‌کردند (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹). این ولایت و تدبیر اجتماع مؤمنان در انتهای سلسله جلیله انبیاء علیهم السلام به ولایت رسول گرامی اسلام منتهی گردید که خداوند متعال، به نصب الهی خویش (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷، ص ۱۵۹ - ۴۲۱) ایشان را ولی و حاکم بر مردم چه در امر قضا و تحاکم و چه اعم از آن قرار داده است (موسوی خمینی، بی تا (ج)، ص ۱۸)؛ زیرا برخی آیات قرآن دال بر مطلق حق ولایت پیامبر و اطاعت مطلق مردم از ایشان می‌باشد. مانند «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً» (احزاب: ۷۱) یا «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» (آل عمران: ۳۲) و یا «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَالًّا مُبِينًا» (احزاب: ۳۶). در این آیه شریفه، لفظ «قضی» به معنای قضاوت مصطلح، یعنی داوری در میان مردم نیست، بلکه منظور این است هنگامی که خدا و پیامبر کاری را یکسره کردند و درباره آن فرمان قطعی صادر کردند، دیگران حق اعتراض و چون و چرا در آن ندارند (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۲۳۹). گرچه از سوی دیگر، برخی آیات به نحو آخص منصرف به مقام ولایت قضایی پیامبر و لزوم اطاعت‌پذیری از ایشان در این حوزه می‌باشد. مانند «فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً» (نساء: ۶۵).

### ولایت مطلقه امامان و ضرورت آن در سیر کمالی جامعه

از مجموع دلالت‌های قرآنی و با توجه به اطلاعات موجود در برخی از آنها و در مقام جمع ادله کاملاً ولایت مطلقه پیامبر اسلام در سایر حوزه‌ها و شئون غیرقضایی جامعه اسلامی مستفاد می‌باشد. مانند «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب: ۶؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۷۶). همین ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله در حوزه‌های دینی، قضایی و سیاسی است که پس از وفات ایشان و با دستور الهی و ابلاغ نبوی، به امیرالمؤمنین علی علیه السلام منتقل گردید (مائده: ۵۵؛ لاهیجی، بی تا، ص ۳۴۷ - ۳۴۹؛ سبحانی، بی تا، ص ۵۷۸ - ۶۰۱). ایشان متکفل مقام امامت مسلمانان

گردیدند؛ جایگاهی که در نگاه مکتب تشیع به‌عنوان شأنی بالاتر از مقام نبوت عامه (بقره: ۱۲۴؛ سلطان‌الواعظین شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۰ - ۲۸۲) و لطفی از سوی خدای تعالی قلمداد می‌گردد؛ زیرا در هر عصری باید امام هادی و راهنمای مردم بوده و جانشین پیامبر در هدایت و راهنمایی آنان به آنچه که صلاح و سعادت ایشان در هر دو سرا می‌باشد، قرار گیرد و هر آنچه برای نبی ثابت است، از جمله ولایت عامه و تدبیر شئون و مصالح مردم و اقامه عدل در میان آنان و رفع ظلم و تعدی آنها نسبت به یکدیگر، همگی برای امام نیز ثابت است. به همین دلیل، امامت استمرار همان نبوت بوده و همان دلیل ارسال رسل و بعثت انبیا، نیز دلیل نصب امام پس از رسول خداست (مظفر، بی تا، ص ۶۶ - ۶۷؛ حلی، بی تا (الف)، ص ۴۹۰). در واقع نیاز یک جامعه دینی به امام، از آنجاست که امام عامل اساسی استمرار نظام نبوی و الهی در جامعه است؛ یعنی نیاز جامعه به امام بر این اصل استوار است که استمرار نظام دینی پس از رحلت پیامبر ﷺ و ختم رسالت، همواره در معرض تهدید است. بنابراین، دو عامل امکان همیشگی انحراف و تهدید و نیاز به پاسداری در برابر هرگونه انحراف و تحریف، اساس نظریه ضرورت امامت و نیاز جامعه به امام است (یثربی، ۱۳۸۷، ص ۸۱). همچنین در تقریر کلامی این مطلب گفته شده است:

امامت لطفی از جانب خدای تعالی است که مکلفین را به طاعت الهی نزدیک و از معصیت ربوبی دور می‌سازد. از آنجاکه انجام لطف بر خدای تعالی واجب و ترک آن مذموم است، تعیین امام نیز بر او لازم تا غرض از خلقت حاصل و مفاسد نیز آشکار و دفع گردند. چنانکه انحصار این لطف به صورت تعیین و نصب امام نیز با وجود استعداد عقل معلوم و واضح است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۲۱).

از این رو، علت امامت را ریاست عامه شخص بر امور دین و دنیای مسلمانان بر می‌شمرند (حلی، ۱۳۷۴، ص ۲۸۹). در واقع شیعیان از یکسو، امامت را برخلاف اهل سنت در زمره اصول دین قلمداد می‌کنند که به معنای اتمام نبوت و اساس دین بوده که دین و دیانت بدون آن استواری و ماندگاری نمی‌یابد. از سوی دیگر، معتقدند:

خداوند دوازده امام و ولی صاحب ولایت از جانب خود را پس از پیامبر اسلام، که همگی موبد به عنصر عصمت هستند، یکی از پس دیگری به امامت امت منصوب و تنها حاکمیت مشروع را از آن ایشان مقرر نموده است. آن‌چنان‌که ابن بابویه قمی در روایتی از امام صادق علیه السلام و به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من سید و سرور انبیا هستم و وصی من هم سید و سرور اوصیا است و اوصیای او نیز سید و سرور اوصیا هستند». آن‌گاه همه اوصیای رسولان از حضرت آدم را یک به یک برمی‌شمرند و سپس می‌فرمایند: ای علی! من این وصیت را به تو وامی‌گذارم و تو نیز به وصی خودت، آن‌گاه وصی تو آن را به اوصیانت که از فرزندان تو هستند، یکی پس از دیگری وامی‌گذارد (صدوق، ۱۴۰۴ق، ص ۲۱ - ۲۳).

چنان‌که در کتب حدیثی مجموعه گسترده‌ای از روایات وجود دارد مبنی بر اینکه:

امامت را به‌عنوان عهد و پیمانی از جانب خدا معرفی نموده که زمین نمی‌تواند خالی از آن بوده و خداوند این امامت و ولایت را پس از نبی اسلام به امیر مؤمنان علی علیه السلام (طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۵۹؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۸۲) و پس از وی، به آل محمد علیهم السلام از اولاد فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام اختصاص داده که پس از امیر مؤمنان به حسن بن علی و پس از او، به حسین بن علی و سپس در فرزندان امام حسین علیه السلام استمرار می‌یابد تا اینکه به امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن المهدی علیه السلام می‌رسد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۸۶ - ۳۲۹).

در واقع نظریه امامت و نظام اندیشه سیاسی شیعه، بر وجود نص از سوی خداوند متعال استوار است که بر زبان پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده و هویت امامان شیعه را به اسم و شخص و تعداد معرفی نموده است. بیشتر این ادله در خصوص امامت امیر المؤمنین علیه السلام است و بر امامت سایر امامان به صورت نص امام پیشین بر ائمه بعدی احتجاج و استدلال شده است (فیرحی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۰). از سوی دیگر، همه براهین عقلی که ضرورت نیاز جامعه به عنصر فاعلی نظم صحیح را ثابت می‌کند، در زمان غیبت ولی عصر علیه السلام نیز برای تثبیت نائب یا نماینده آن حضرت اقامه می‌گردد و هرگز نمی‌توان دوران غیبت را که ممکن است معاذ الله به هزاران سال طول بکشد، دوران هرج و مرج دانست و یا بخش مهم احکام اسلامی را به دست نسیان سپرد و حکم جاهلیت را به دست زمامداران خودسر اجرا کرد و به بهانه آنکه منشأ حرمان جامعه از برکات ظهور آن حضرت و آثار حیات بخش احکام الهی، تبهکاری و عصیان خود مردم است، زعامت زمان غیبت را نفی کرد و حدود الهی را معطل نمود (جوادی آملی، بی‌تا، ص ۱۳۷). به تعبیر دیگر، ادله ارائه شده در اثبات امامت و هدایت سیاسی و اجتماعی معصومان در هر عصر، دارای چهار خصوصیت «کلّیت»، «ذاتیت»، «دوام» و «ضرورت» است. به همین دلیل، نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود، نیز کلی، ذاتی، دائمی و ضروری است. این برهان، که دلیل عقلی است، مختص زمین یا زمان خاصی نیست، هم شامل زمان انبیا علیهم السلام می‌شود که نتیجه آن ضرورت نبوت است، هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است که ضرورت امامت را ثابت می‌کند و هم ناظر به عصر غیبت است که ضرورت انتقال ولایت ائمه به نواب خاص و یا عام ایشان را اقتضا می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۱).

## ۲. فقیه جامع‌الشرایط و اهلیت وی برای تصدی ولایت در عصر غیبت

این مطلب، نقطه عزیمت به مسئله امامت و رهبری سیاسی و اجتماعی شیعیان در دوران غیبت معصوم علیه السلام است؛ چراکه در مکتب اسلام، ادای شکر الهی از نظر عقل، صرف کردن نعمت‌های

خداوند در جهت اراده منعم و امتثال اوامر ایشان است. این کار جز با اجرای احکام الهی و اقامه حکومت بر اساس قوانین شریعت ممکن نیست. از آنجاکه اجرای احکام دین و اقامه حکومت بر اساس قوانین شریعت، بر عناصر سه‌گانه علم، تدبیر و عدالت متوقف است؛ «علم» از جهت امتناع جاهل در اجرای احکام به واسطه جهل خویش، «تدبیر» از جهت ضرورت و ابتناء امارت و حکومت بر آن و «عدالت» از جهت امین نبودن فاسق در اجرای احکام شریعت در امر هدایت و حاکمیت اسلامی در رهبر جامعه ضروری است و این شرایط اعم از عصر معصوم و یا غیبت ایشان می‌باشد. پس هر کس که فاقد این شرائط باشد، در واقع فاقد اهلیت برای رهبری حکومت اسلامی می‌باشد (سیفی مازندرانی، بی تا، ص ۶۶ - ۶۷). این شرایط سه‌گانه، تنها در معصوم به نحو کمال موجود و در دوران غیبت، در وجود فقیه واجدالشرایط که دارای صفت شجاعت و تدبیر می‌باشد متجلی می‌گردد. از این رو، تنها وی شایسته حاکمیت بر جامعه اسلامی در زمان غیبت امام همچون دوران غیبت ایشان می‌باشد. در حالی که در عصر غیبت نیز همچنان نیاز شیعیان به امام و هادی در امور دینی و یا حکمت عملی خویش کاملاً مستمر و پابرجاست.

بر این اساس و با کمک غیرمستقلات عقلیه، حضرت امام خمینی علیه السلام ولایت فقیه را از جمله امور بدیهی و ضروری دین اسلام می‌داند که تصور آن موجب تصدیق می‌گردد (موسوی خمینی، ۱۳۸۷، ص ۹). از این رو، فقهای عصر غیبت در حوزه تفکر سیاسی امام، قائل به ولایت فقیه بوده و هریک مبتنی بر دریافت‌های خویش از روایات مأثوره در تعیین حدود و ثغور این ولایت، در ارتباط با جمهور و عائله مردم، فقیه عادل را جانشین امام معصوم علیه السلام می‌داند و تنها وجه مفارق ایشان در این مسئله، همان حیطة اختیارات فقیه نایب می‌باشد، به گونه‌ای که برخی همچون محقق حلی ولایت فقها در عصر غیبت را محدود به ولایت افتایی و قضایی نموده (محقق حلی، بی تا، ج ۲، ص ۸۶۱). اما بسیاری از فقهای شیعه، علاوه بر اعتقاد به ولایت قضایی و افتایی فقیه، قائل به ولایتی بیش از افتاء و قضاء بر جمهور بوده و با ابتنا بر این بینش خویش، فقیه را به میدان‌گاه سامان عرصه اجتماعی جامعه شیعیان رهنمون ساخته‌اند. چنان‌که اساطینی چون صاحب جواهر، حضرت امام خمینی علیه السلام، کاشف الغطاء و... از یک‌سو، با استناد به اطلاقات ادله نصب فقیه به نیابت از امام عصر علیه السلام همچون توقیع شریف صاحب الزمان، به ولایت مطلقه انتصابی فقیه جامع‌الشرایط قائل شدند (نجفی، بی تا، ج ۱۵، ص ۴۲۲). از سوی دیگر، این هندسه فقهی- سیاسی از منطق درونی منسجم‌تری نسبت به نظریه ولایت عامه، در حوزه تعاملات پیرامونی با واقعیات سیاسی، اجتماعی و مستحدثات امر سیاست برخوردار می‌باشد.

### مشروعیت زدایی از حاکمیت جائز در عصر غیبت

آنچه در این میان بسیار حائز اهمیت است، توجه به روند و سیر نظریه ولایت فقیه در میان فقهای شیعه از زمان غیبت امام عصر علیه السلام تا عصر حاضر و فراز و فرودهای آن در چارچوب‌ها و بسترهای اجتماعی است. به گونه‌ای که در این دوران، همین گفتمان بر مبنای قرائت «ولایت مطلقه انتصابی فقیه» به تبیین ساخت حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران پرداخته است؛ فرآیندهای اجتماعی‌ای که به‌عنوان قالب، بستر و چارچوب‌های سیاسی و اجتماعی عمل نموده و از جمله عوامل برون‌متنی در ظهور روایت‌های متعدد، ولی متجانس از گفتمان مورد بحث تلقی می‌گردند.

با بررسی حضور اجتماعی شیعیان از آغاز عصر غیبت امام زمان علیه السلام تا زمان امام خمینی علیه السلام در صحنه سیاسی، اجتماعی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، گفتمان سیاسی شیعه در کشاکشی تنگاتنگ با فرآیندهای محیطی، از رویکرد اجتنابی نسبت به حضور در عرصه حاکمیت و تسلط بر قوه حاکمه جامعه و اغتصابی دانستن حکومت‌های عصر، به راهبرد حرکت در راستای کسب قدرت و تشکیل حکومت اسلامی تغییر جهت یافت و در نهایت، فقیهی چون حضرت امام، نه‌تنها تصدی فقیه نسبت به تشکیل حکومت اسلامی را حکمی وضعی تلقی نمی‌نمود، بلکه با اشاره به وجوب تشکیل حکومت شرعی توسط فقها، به نحو اجتماع و یا انفرادی، برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام، مسئله حکومت اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه را از جمله احکام تکلیفی بر ذمه فقها قلمداد می‌نمودند (موسوی خمینی، ۱۳۸۷، ص ۵۲).

از آنجاکه شیعیان حکومت عادل و سلطنت مشروع الهی را تنها در ذیل حکومت معصوم و یا نایبان منصوب به نصب عام و یا خاص ایشان قلمداد می‌نمودند که در طول تاریخ پرفراز و نشیب خویش، همواره از دستیابی به این حق محروم و ممنوع بودند، ابتدا با پردازش اصلی اساسی در حوزه حقوق عمومی و پیرامون دوران غیبت و فقدان حاکمیت مشروع، به تبیین رویکرد احترازی خویش در تعامل با دستگاه حکومت و سلطنت جائز پرداختند. ایشان اولاً و با ابتدا بر روایات مأثور از معصومان علیهم السلام به تأسیس اصل ممنوعیت و حرمت همکاری با سلطان جائز اقدام نمودند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۱۳۵ - ۱۳۸؛ خوئی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۳۶). اما از آنجاکه قدرت فائقه در اختیار سلاطین جائز سنی و یا حتی شیعی بوده و شیعیان در به سامان نمودن زندگی خویش، ناگزیر به رجوع و ارتباط با دستگاه جائز و در راستای رفع حوائج روزانه خویش بودند، به تأسیس نظریه «دولت در دولت» اقدام نمودند؛



تاکتیکی که از یک سو برآورنده حاجات و عنصر فاعلی مهمی در تنظیم زیست شخصی و اجتماعی شیعیان با حاکمیت غاصب بوده و از سوی دیگر، دارای پشتوانه مستحکم نظری در سنت و سیره معصومان علیهم‌السلام بود (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۸، ص ۱۵۸). چنان‌که شیخ صدوق بر همین بنیاد تصریح دارد که «پدرم در وصیت به من گفت: از کارهای مربوط به سلطان برحذر باش و در آن وارد مشو و اگر ورود پیدا کردی، با همه به نیکی رفتار کن و حاجت هیچ کس را رد نکن» (صدوق، ۱۴۱۵ق، ص ۳۶۴). همچنین شیخ طوسی در *نهایه*، پیرامون تولی کار از جانب سلطان جور تأکید دارد که:

اگر انسان یقین یا ظن و یا گمان غالب دارد که اگر مسئولیتی را از جانب سلطان جور بپذیرد، زمینه را برای اقامه حدود الهی و امر به معروف و نهی از منکر تدارک می‌کند و در تمامی این امور موجب وارد آمدن هیچ خللی به امر واجب یا ارتکاب عمل زشت نمی‌شود، پس مستحب است که از طرف سلطان مسئولیت بپذیرد (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۵۶).

*قطب راوندی* نیز در کتاب *فقه القرآن* و با تمسک به سنت صحیحه و اجماع و با استناد به سخن حضرت یوسف به پادشاه مصر، معتقد است: «بر عهده گرفتن مسئولیت برای ایصال حق به مستحقین و جلوگیری از وصول آن به غیرمستحق از طرف سلطان جائز، بلااشکال است (راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۴ - ۲۵). همچنان‌که *مقدس اردبیلی* نیز تولی مجتهد از سوی سلطان جائز در صورت توانایی بر اقامه حدود را جایز می‌داند و حتی حکم به وجوب این کار بر مجتهد نموده و تنها شرط عدم تعدی به حق و حکم و فتوا دادن به مذاهب غیرشیعی و حکم به قتل، بنا بر روش غیر اهل حق (شیعیان) را قیود مصرحه آن دانسته است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۵۵۰). شیخ *یوسف بحرانی*، از فقهای برجسته دوران صفویه نیز تولی از سوی حاکم جائز را به قصد خیر و دفع آزار از مؤمنان و نیکی کردن به آنان منع ننموده است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۱۳۳). در امتداد همین رویکرد فقهی - سیاسی فقهای شیعه در تاریخ عصر غیبت، امام خمینی علیه‌السلام نیز تصدی فقیه از سوی سلطان جائز و در راستای اجرای حدود الهی و سیاست شرعی را واجب دانسته مگر آنکه موجب مفسده‌ای عظیم‌تر گردد (موسوی خمینی، بی تا (الف)، ج ۱، ص ۴۶۰).

اکنون با توجه به این صورت‌بندی اصلی و اولیه پیرامون نظریه «دولت در دولت» نزد فقهای شیعه در سراسر عصر غیبت، به بررسی برش‌هایی از حیات شیعیان که به نحو برجسته در سیر نظریه ولایت فقیه تأثیر گذاشته، خواهیم پرداخت.

## آغاز عصر غیبت و تکاپو برای بقای گفتمان تشیع

دوره نخست، که مصادف با آغاز عصر غیبت کبرای امام عصر علیه السلام و استمرار آن تا آغاز عصر دولت صفویان است، شیعیان با توجه به شرایط متحول پدید آمده و ناشی از غیبت امام معصوم علیه السلام و روی کار آمدن حکومت‌های متعصب سنی که منجر به انزوای بیش از پیش آنان گردید، اصلی‌ترین دغدغه‌های خویش را بر اساس ضرورت‌های زمانی و بحران‌های نظری پدید آمده در مسائلی مانند امر غیبت معصوم، به حفاظت از اصول و اساس مذهب تشیع مصروف داشتند. در این زمینه، اندیشمندانی چون شیخ طوسی و شیخ مفید با نگارش کتبی چون کتاب *غیبت* و کتاب *امالی*، به توضیح ولایت و جانشینی امیر المؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین مسئله غیبت حضرت مهدی علیه السلام مشغول شدند. در واقع، در تبارشناسی گفتمان این عصر مشاهده می‌شود که گرچه فقهای این دوران سلطان عادل اسلام را ائمه هدی از آل محمد و کسانی که ائمه هدی، اعم از امرا و حکام در مقامی نصب نموده‌اند، قلمداد می‌کنند که در صورت فقدان سلطان عادل، که همان امام معصوم است، فقیه شیعی می‌تواند آنچه را که تحت ولایت سلطان عادل بوده، بر عهده گیرد (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۸۱۰ - ۸۱۲) و حتی به نیابت از امام معصوم علیه السلام به اقامه نماز جمعه به مثابه وجهی از وجوه حاکمیت دینی پردازد (حلی، بی تا (ب)، ج ۲، ص ۱۴). اما با توجه به مسائل مبتلا به این عصر و فشار و تنگنای حاکم بر شیعیان از یکسو، و شبهات فکری موجود در حوزه تفکر شیعیان از سوی دیگر، اصلی‌ترین وجه همت فقها یا به تعبیر دیگر، گفتمان غالب این عصر، پاسخ‌گویی به سؤالات شیعیان در حوزه‌های مختلف عقیدتی و ترسیم چارچوبه عملی همکاری با سلاطین جور بوده است. عنایت به مسئله ولایت فقیه به‌عنوان تالی تلو ولایت معصوم، در برخی ابواب فقهی، همچون نماز جمعه، خمس و... به صورت گذرا مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا اساساً تبیین این امر به نحوه مشروح و ترسیم شفاف حدود و ثغور گسترده آن، نه تنها ممکن نبوده، بلکه خطرآفرین نیز می‌نمود. از این رو، به این مسئله در حد اجمال و به قدر مقدور پرداخته شده است.

## صفویه و دوران رسمیت مکتب تشیع در عرصه عمومی ایران

دومین عصر و مرحله در تاریخ سیر نظریه ولایت فقیه در اندیشه سیاسی شیعه و به صورت خاص در ایران، روی کار آمدن دولت صفویان بود. در این مرحله نسبتاً طولانی، شیعیان در ایران از یک اقلیت تحت فشار به اکثریتی حاکم تبدیل شده و هم‌زمان، با اقدامات دولت عثمانی در اخراج

دانشمندان شیعی از این کشور و ورود ایشان به ایران، این سرزمین مهد اصلی‌ترین منبع تولید، بازتولید و نشر فرآیندهای فکری جهان تشیع گردید. این احیا در ساحت‌های مختلف فقهی، حدیثی و فلسفی قابل مشاهده می‌باشد. در واقع، تعامل صفویان با فقهای شیعی از یک‌سو، به افزایش وجهه مشروعیت ایشان در قبال رقیب سنی مذهب خویش در مرزهای غربی ایران کمک نمود و از سوی دیگر، به افزایش ظرفیت‌های لازم برای فقهای شیعه و در سایه امنیت حکومت صفوی در بازخوانش تراث فقهی - حدیثی انجامید. به همین دلیل، فقهای این عصر، گرچه همچنان شاهان صفوی را حاکمان شیعه اما جائز و هنوز هم حاکمیت مشروع در عصر غیبت را متعلق به فقیه جامع‌الشرایط برای فتوا می‌دانستند، اما از باب تقیه و حفظ دماء و نفوس شیعیان حاضر در قلمرو سلاطین صفوی، صرفاً در حوزه عمل سیاسی به تقسیم کاری در امور حکمرانی، دینی و شرعی و در میان خود و سلاطین شیعی مذهب صفوی دست یازیدند. در واقع ایشان با تکیه بر نظریه اسلاف خویش، یعنی تئوری غضب حکومت از سوی حاکمان جائز و ایجاد دولت در دولت‌های غاصبانه و با توجه به فضایی که نسبت به اعصار قبل برای ایشان فراهم آمده بود، فرصت یافتند تا به خوانش مجددی نسبت به نظریه سیاسی مشروع خویش در عصر غیبت پردازند و با اندک خروج از فضای تنگنای تقیه، گام بعدی را در سیر نظریه ولایت فقیه در حیطه حقوق عمومی بردارند. آن‌چنان‌که محقق کرکی، فقیه امین جامع‌الشرایط را منصوب به نیابت از سوی امام در هر آنچه که نیابت از ایشان مدخلیت دارد، می‌داند (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۴۲). مقدس اردبیلی نیز بر اساس «روایت عمر بن حنظله»، بر عام بودن ولایت فقها به نیابت از امام علیه السلام در جمیع امور حتی در حوزه‌های عمومی و سیاسات استدلال می‌کند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۱۱).

در این دوره، با توجه به شیعه بودن پادشاهان صفوی، شاهد شکل‌گیری الگوی جدیدی در مناسبات میان دین و دولت هستیم؛ از منابع تاریخی استفاده می‌شود که فقهای این دوره، اصل ولایت فقیه را آن‌چنان برای سلاطین صفوی تبیین کرده بودند که آنان برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، مجبور بودند به‌عنوان نایب و کارگزار فقیه بر مسند قدرت تکیه زنند و در حقیقت، قدرت را از دست مجتهدان تحویل بگیرند. از این‌رو، به هنگام تاجگذاری در یک مراسم رسمی، مجتهد جامع‌الشرایط قالیچه پادشاه را می‌انداخت، یا کمر و شمشیر شاه را می‌بست و او را بر تخت می‌نشاند و یا شاه را نایب خود قرار داده و به نام او خطبه می‌خواند؛ این قبیل مراسم تقریباً برای تمامی پادشاهان صفوی انجام شده است (برجی، ۱۳۸۵، ص ۳۸۶).

### عصر قاجار و استمرار تحکیم ولایت فقها در حوزه سیاست

در استمرار این حرکت فقها در راستای تاریخ نظریه ولایت فقیه، از آنجا که با ظهور قاجاریان، شاهان قاجار حتی از همان کوچک ترین عنصر مشروعیت بخش صفویان، یعنی انتساب و اتصال خویش به ائمه هدی در راستای مشروعیت آفرینی برای خویش نیز محروم بودند و به دلیل عدم پایگاه اجتماعی آنان و حضور مسلط فقها در جامعه، به عنوان مراجع تقلید و منابع رجوع مردم، ایشان نیز به نحو آشکاری به بیان و ارائه نظریه ولایت فقیه و ظرفیت ها و گستره آن پرداخته و به صورت نمایانی به ترسیم حدود و ثغور آن همت گماردند. به گونه ای که در عصر قاجار فقها، پادشاه شیعی قاجاری را موظف به اطاعت و استیذان از خویش در امور مربوط به مملکت و حکمرانی قلمداد می نمودند. برای نمونه، *میرزای قمی* در پاسخ به سؤال از خراجیه اراضی تصریح می کند که «آنچه سلاطین جور شیعه می گیرند، از خراجی اراضی خراجیه حلال نیست، مگر آنکه به اذن مجتهد عادل باشد و گیرنده هم از مصالح عامه باشد (میرزای قمی، ۱۳۴۱ق، ج ۱، ص ۱۷۸). شیخ *جعفر کاشف الغطاء* نیز به عنوان رهبر منصوب عام امام علیه السلام به فتحعلی شاه قاجار اذن و اجازه رهبری جهاد با اهل کفر و طغیان می دهد و بر مسلمانان واجب می داند که از امر پادشاه در مسئله جهاد اطاعت نمایند (کاشف الغطاء، بی تا، ج ۴، ص ۳۳۴). همچنین ملا احمد نراقی در کتاب *عوائد الایام*، به صورت فصلی مستقل، مدون و روش مند، به بحث پیرامون مسئله ولایت فقیه پرداخته و هر آنچه را که متعلق ولایت امام و نبی صلی الله علیه و آله است، موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت می داند مگر آنچه را که با دلیلی مانند اجماع خارج شده باشد (نراقی، بی تا، ص ۵۳۶).

### امام خمینی و تحقق حاکمیت مطلقه فقاقت در عصر غیبت

بی شک در پس تمامی فراز و فرودها پیرامون مسئله ولایت فقیه، به عنوان گوهر و اساس حکومت اسلامی در عصر غیبت، بارزترین مرحله در شکوفایی این نظریه، به مثابه ستون فقرات حکومت اسلامی در زمان غیبت امام عصر علیه السلام، مرحله تأسیس نظام سیاسی مبتنی بر آن، توسط حضرت امام خمینی علیه السلام به عنوان فرض بدیل سلطنت غاصب و تلاش در راستای تشریح و روشن نمودن ابعاد این پارادایم به عنوان اساس حکومت اسلامی می باشد. امام به مانند بخشی از فقهای سلف خویش، همچون صاحب جواهر، با استفاده از اطلاعات موجود در ادله نصب، نه تنها به اثبات شأن قضایی و فتوایی برای فقیه عادل پرداختند، بلکه قائل به ولایت مطلقه در تمامی شئون تدبیری و حکمرانی اجتماعی برای فقیه بجز جهاد ابتدایی بوده و تصریح می کنند که

حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمامی احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل و یا تخریب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را اعم از عبادی و غیرعبادی، که مخالف مصالح اسلام است، از آن جلوگیری کند؛ حکومت می‌تواند از حج، که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند (موسوی خمینی، بی تا (ب)، ج ۴، ص ۲۴۲).

نکته بسیار حایز اهمیت، محوری بودن این رویکرد حداکثری به مسئله ولایت فقیه در هندسه معرفت سیاسی حضرت امام علیه السلام است که مبتنی بر عنایت به اطلاعات ادله نصب می‌باشد. در واقع، از آنجاکه ایشان حکومت اسلامی را فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی قلمداد می‌نمودند، به نقش زمان و مکان در دنیای پرآشوب کنونی و در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌ها، عنایت ویژه‌ای داشتند (موسوی خمینی، بی تا (ب)، ج ۲۱، ص ۲۱۷ - ۲۱۸). از این رو، از یک سو، با تمهید مبانی نظری در تبیین تئوریک مسئله ولایت مطلقه فقیه و از سوی دیگر، با استعانت از کلمه توحید و یآوری ملت ایران در برپایی جمهوری اسلامی، به‌عنوان تنها حاکمیت مشروع الهی و بر پایه نظریه اصیل حکومت در عصر غیبت، دو گام اساسی را در تاریخ سیر نظریه ولایت فقیه برداشتند. اصلی که امروزه راهبردی‌ترین سرمایه حکمرانی و بُعد قدرت نرم در نظام جمهوری اسلامی و مستحکم‌ترین حبل متین در تمسک آحاد مردم در ایجاد وحدت کلمه و دستیابی به عالی‌ترین و رفیع‌ترین قله‌های پیشرفت ملت مسلمان ایران و تمامی مستضعفان و رنج‌دیدگان عالم است.

### نتیجه‌گیری

نظریه امامت و ولایت در اندیشه سیاسی شیعه و متأثر از مسئله غیبت امام عصر علیه السلام در دو بخش دوران حضور امام علیه السلام و عصر غیبت ایشان مورد بررسی و مذاقه قرار می‌گیرد.

در عصر حضور معصوم، امامت و اعمال ولایت تامه، بالاصاله از آن ایشان بوده و کلیه حاکمیت‌های مسلط دیگر، حاکمیت جور و نامشروع قلمداد می‌گردند. در عصر غیبت و با انتقال

ولایت امام معصوم به فقیه جامع‌الشرایط و به نیابت از ایشان، وی علاوه بر ولایت افتائیه و قضائیه، ولایت، تدبیر سیاسی و اجتماعی شیعیان را بر عهده داشته و به اعمال ولایت بر جامعه شیعی و در هر آنچه که نیابت مدخلیت داشته بجز موارد اختصاصی مانند جهاد ابتدایی به فتوای اکثر یا مشهور فقها می‌پردازد. حال برخی فقها اعمال ولایت فقیه را از حیث ولایت عامه و برخی همچون آیت‌الله محمدحسین نجفی، مرحوم کاشف‌الغطاء و حضرت امام<sup>ع</sup> از حیث ولایت مطلقه قلمداد نموده‌اند، اما این امر به معنای نامقبول بودن اصل ولایت فقیه نزد سایر فقها نبوده، بلکه صرفاً دال بر دو قرائت از یک اصل مفروغ‌عنه است.

از سوی دیگر، مفروض اصلی نوشتار این بود که از همان آغاز عصر غیبت نیز نظریه ولایت فقها به نیابت از امام غایب در پهنای افق اندیشه فقهای شیعه بر چگونگی تعامل دستگاه فقاهت با سیاست حاکمه مبتنی بوده است، که این نظریه، به صورت تجلیات متعدد ولی متجانس و هم‌راستا ظهور و در عصر امام خمینی<sup>ع</sup> و به دلیل تمهید مبادی و زیربنای‌های آن، نظریه ولایت فقیه در قرائت حداکثری آن، یعنی «ولایت مطلقه انتصابی فقیه در عصر غیبت»، مجال ایجاد ساختی فقهی - سیاسی برای نظام جمهوری اسلامی ایران را یافته است.

## منابع

- بحرانی، یوسف، ۱۴۰۵ق، *الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة*، قم، دفتر نشر اسلامی.
- برجی، یعقوبعلی، ۱۳۸۵، *ولایت فقیه در اندیشه فقیهان*، تهران، سمت - دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- جهان‌بزرگی، احمد، ۱۳۷۵، «اصول کلی اندیشه سیاسی ائمه مکتب هدایت»، در: *تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی*، به اهتمام موسی نجفی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، *ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت*، قم، اسراء.
- \_\_\_\_\_، بی تا، *پیرامون وحی و رهبری*، تهران، الزهراء.
- حراغعلی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۷۴، *مناہج الیقین فی اصول الدین*، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، قم، محقق.
- \_\_\_\_\_، بی تا (الف)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، دفتر نشر اسلامی.
- \_\_\_\_\_، بی تا (ب)، *نهایه الاحکام فی معرفه الأحکام*، بی جا، بی تا.
- خوئی، ابوالقاسم، ۱۳۷۶، *مصباح الفقاهه*، قم، وجدانی.
- راوندی، قطب‌الدین سعید، ۱۴۰۵ق، *فقه القرآن*، قم، کتابخانه آیه الله المرعشی النجفی.
- سبحانی، جعفر، بی تا، *الالهیات علی الہدی کتاب و السنه و العقل*، قم، بی تا.
- سلطان الواعظین شیرازی، سیدمحمد، ۱۳۸۶، *شبهای پیشاور*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر، بی تا، *دلیل التحریر*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- شمس‌الدین، محمدمهدی، ۱۳۷۵، *نظام حکومت و مدیریت در اسلام*، ترجمه مرتضی آیت‌الله‌زاده، تهران، دانشگاه تهران.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۴۰۴ق، *الامامہ و التبصرہ من الحیرہ*، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۵ق، *المقتنع*، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام.
- طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۰۰ق، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دارالکتب العربی.
- \_\_\_\_\_، بی تا، *التیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- طوسی، نصیرالدین محمدبن محمد، ۱۴۰۷ق، *تجرید الاعتقاد*، تحقیق محمدجواد حسینی جلالی، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر نشر اسلامی.
- فیرحی، داوود، ۱۳۸۳، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران، سمت - دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.
- کاشف الغطاء، جعفر، بی تا، *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- لاهیجی، عبدالرزاق، بی تا، *گوهر مراد*، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، بحار الانوار، بیروت، الوفاء.

محقق حلی، جعفر بن حسن، بی تا، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تهران، استقلال.

محقق کرکی، علی بن حسن، ۱۴۰۹ق، رسائل المحقق کرکی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - دفتر نشر اسلامی.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، حقوق و سیاست در قرآن، نگارش محمد شهرابی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مظفر، محمد رضا، بی تا، العقائد الامامیه، بغداد، دار النعمان.

معرفت، محمد هادی، ۱۳۷۷، ولایت فقیه، قم، التمهید.

مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ق، تفسیر کاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، المقننه، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

مقدس اردبیلی، مولی احمد، ۱۴۰۳ق، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازهان، قم، دفتر نشر اسلامی.

منتظری، حسینعلی، ۱۳۷۹، مبانی فقهی حکومت اسلامی، تهران، سراپی.

موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۳۸۷، ولایت فقیه، تهران، عروج.

\_\_\_\_\_، بی تا (الف)، تحریر الوسیله، قم، موسسه دار العلم.

\_\_\_\_\_، بی تا (ب)، صحیفه امام، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

\_\_\_\_\_، بی تا (ج)، الاجتهاد و التقليد، بی جا، بی نا.

میرزای قمی، ابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، جامع الشتات، تهران، کیهان.

نجفی، محمد حسن، بی تا، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

نراقی، احمد، بی تا، عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، بی جا، بی نا.

نقیب زاده، احمد، ۱۳۸۳، در آمدی بر جامعه شناسی سیاسی، تهران، سمت.

یثربی، یحیی، ۱۳۸۷، مقدمه‌ای بر فلسفه سیاست در اسلام، تهران، امیرکبیر.